



- فصل نهم: آموزه‌های قرآن
- ۱. آموزه وحدانیت خدا

آموزه وحدانیت خدا، در قرآن اساسی است و مرکزیت دارد. قرآن هم مانند کتاب مقدس [عهدین] وجود خداوند را مسلم می‌گیرد و درباره آن بحث و احتجاج نمی‌کند. در آیات و عبارات اولیه وحی، نکاتی که مؤکداً مطرح می‌گردد، این است که خداوند مهربان است، و همو قادر مطلق است. این نکات با دعوت به توجه به «آیات» در طبیعت (چنان که در نخستین بخش فصل پیشین بیان شد) تأیید و تقویت می‌شود. همه انواع پدیده‌های طبیعی به نحوی سامان یافته‌اند که به حفظ و تداوم حیات بشری و راحت و رفاه افراد انسانی مدد برسانند. نظر به تأکید بر مهربانی خداوند است که سوره‌های قرآن با بسمله، یعنی جمله «بسم الله الرحمن الرحيم» آغاز می‌گردد.

همه توانی یا قدرت مطلقه خداوند بیش و پیش از هر چیز در قدرت او بر خلقت آشکار می‌شود. او خالق همه چیز است؛ هر آنچه در آسمان‌ها و زمین و ما

۱. مقایسه کنید با دایرة المعارف اسلام [به انگلیسی]، ویرایش دوم، مقاله «الله» (نوشته لویی گارده) بخش اول.

بین آنهاست [سوره رعد، آیه ۱۶؛ سوره «ق»، آیه ۳۸ و غیره]. خدایان ادعایی مشرکان از خلق هر موجودی ناتوانند [فرقان، ۳؛ احقاف، ۴]، حتی از آفرینش یک مگس [حج، ۷۳]. آفرینش هر موجودی وقتی تحقق می‌یابد که خداوند به آن می‌گوید: باش / موجود شو. «و چون امری را اراده کند، فقط به آن می‌گوید موجود شو، و بی‌درنگ موجود می‌شود.» [غافر، ۶۸ و چند آیه دیگر]. این [امر ایجادی الهی] بی‌شباهت به حکمی نیست که در کتاب مقدس به خداوند نسبت داده می‌شود. «و خدا گفت روشنایی بشود و روشنایی شد» [سفر پیدایش، باب ۱، آیه ۳]. باید توجه داشت که در این نکته بین کتاب مقدس و قرآن، از لحاظ تأکید تفاوت بارزی هست. آموزه آفرینش کتاب مقدس [یهودی - مسیحی]، اساساً همان است که در نخستین باب سفر پیدایش آمده است، یعنی آفرینش اولیه و اصلی جهان. روزهای ششگانه آفرینش بالصرّاحه در قرآن هم آمده است [سجده، ۴؛ فصلت، ۹-۱۰ و غیره]. ولی برجستگی آنها در قرآن بسیار کمتر از کتاب مقدس است. اغلب توصیفات آفرینش در قرآن عبارت از فعالیت مداوم و مستمر خداوند در زمان حال است. آنچه معمولاً سرآغاز وحی انگاشته می‌شود، چنین است: «اقْرَأْ بِاسْمِ رَبِّكَ الَّذِي خَلَقَ. خَلَقَ الْإِنْسَانَ مِنْ عَلَقٍ». (بخوان به نام پروردگارت که آفریده است؛ که انسان را از [نطفه و سپس] خون بسته آفریده است.) (سوره علق، آیات ۱-۲). بدین سان قدرت خلاقه خداوند، در پدید آمدن هر انسانی، دخیل انگاشته می‌شود. به علاوه، این قدرت و دخالت منحصر و محدود به پدید آوردن نیست، بلکه در دگرگونی‌های مختلفی که در طی تکوین و تکامل رخ می‌دهد هم حضور دارد. خداوند هر مرحله از جنین را از مرحله پیشین به وجود می‌آورد.^۱

بخش اعظم قرآن (البته نه آیات و عبارات اولیه) تأکید بر این دارد که خدا تنها موجود الوهی یا الوهیت است و هم‌تا و شریکی ندارد. این اصرار و تأکید، در مقابل عقاید عرب‌های مشرک معاصر [نزول وحی] است. در میان این عقاید به سه مورد اشاره می‌کنیم. بسیاری از قبایل، اعتقاد کم‌رنگی به خدایان یا ایزدان سنتی داشتند و می‌توان آنان را یک نوع طرفدار اصالت انسان [= اومانیت] به شمار آورد. سپس کسانی هستند که می‌توان آنان را طبق

۱. مقایسه کنید با آیات ۱۲ تا ۱۴ سوره مؤمنون که در اوایل بخش دوم از فصل ششم کتاب حاضر آمده است. نقشبندی خداوند، کودکان را در رحم‌ها، گهگاه در کتاب مقدس، عهد عتیق، از جمله در سفر ایوب، باب ۳۱، آیه ۱۵ آمده است.

اصطلاح رایج «مشرك» نامید، چرا که به تعدادی از خدایان یا آلهه / ایزدان که کما بیش در یک طراز هستند، اعتقاد دارند. اسلام پژوهان کلاً برآنند که این نوع اصلی شرکی بوده است که قرآن کریم رد و تخطئه می کرده است. مطالعه دقیق بعضی آیات و عبارات قرآنی نشان می دهد که نوع سومى از اعتقاد در میان معاصران اندیشمندتر حضرت محمد [ص] رواج داشته است. اینان به وجود «الله» به عنوان خدای برتر یا خدای ایزدان اذعان داشتند، اما به سایر ایزدان یا آلهه به عنوان موجودات الوهی کهنتر هم معتقد بودند. آگاه اینان بر آن بودند که این موجودات الوهی کهنتر یا آلهه [اصنام / اوئان] شفیع بین آنان و خدای متعال هستند [سوره زمر، ۳]. حکم و نظر قرآن درباره آلهه و اصنام، از نظر تأکید متفاوت است. گاه - بی شک طبق نظرگاه مخاطبان - اینها فرشته یا حتی جن انگاشته می شوند.^۲ ولی در اوقات دیگر صرفاً نام‌هایی تلقی می شوند که انسان‌ها بدون دلیل و دانش بر آنها نهاده‌اند.^۳ نیز گفتنی است که بعضی از موجودات الوهی یا آلهه و اصنام را بنات الله [= دختران خدا] می خواندند.^۴ این امر همانند پیوند خانوادگی موجود در اساطیر یونان نیست، بلکه پیوند انتزاعی تری است. مرادشان از این تسمیه و نسبت این بود که آنان «موجودات الوهی کهنتر و دست نشانده در برابر الوهیت برتر» یا «موجوداتی کهنتر، ولی دارای ماهیت الوهی» اند.

این که خدا یکی و یگانه است دقیقاً نخستین بند یا فقره از شهادت اسلامی: «لا اله الا الله» است. این تعبیر در قرآن کریم از جمله در سوره صافات، آیه ۳۵ آمده و حکم و تعبیری مشابه نظیر «لا اله الا هو» کراراً به کار رفته است. جنبه سلبی این آموزه، تأکید بر ناروایی «شرك» یا همتا قائل شدن برای خداوند است. در ادوار متأخر فقه اسلامی «شرك» گناهی شمرده می شد که انسان را از جامعه مسلمانان خارج می کرد. و چنین فردی را «مشرك» می نامیدند. کلمه‌ای که در انگلیسی به «بی اعتقاد» ترجمه می شود، «کافر» است که از مصدر کفر گرفته شده است.

۱. آیات و عبارات قرآنی ذی ربط در این زمینه عبارتند از: سوره انعام، آیه ۱۳۶؛ عنکبوت، ۶۱-۶۵؛ مؤمنون، ۸۴-۸۹؛ روم، ۳۳؛ زمر، ۸، ۳۸؛ زخرف، ۸-۱۵.

۲. در سوره صافات، آیات ۱۴۹-۱۶۶؛ زخرف، ۱۶-۲۰؛ و سوره نجم، آیه ۲۷ الاهگان، چه از نظر پرستندگان آنها، چه سایر مردم، فرشته شمرده می شوند. درباره جن مقایسه کنید با سوره انعام، آیه ۱۰۰؛ سبأ، ۴۰؛ صافات، ۱۵۸.

۳. سوره نجم، آیه ۲۳.

۴. سوره نحل، آیه ۵۷؛ نجم، ۱۹-۲۱؛ همچنین آیات و عباراتی که در پانویس سه شماره قبل در همین بخش نقل شده است.

از آن جا که کفر در اصل به معنای کفران و ناسپاسی است، شاید معنای آن از این تعبیر و تصور گرفته شده باشد که اذعان نداشتن به آیات و نشانه‌های قدرت و رحمت خداوند، و نپرستیدن او نشانه ناسپاسی و کفران تلقی می‌شده است. نقطه مقابل کافر، «مؤمن» است که به آیات [قدرت و رحمت] اذعان و ایمان دارد. در عرف قرآن، کلمه رایج برای پیرو و معتقد به دیانت قرآنی، «مؤمن» است. کلمه «مسلم»، به معنای کسی که در برابر خداوند تسلیم است، کمتر رایج است و فقط در آیات و عبارات بخش متأخر وحی دیده می‌شود.

قدرت مطلقه خداوند، گاه به نحوی مطرح و مؤکد می‌شود که از نظر اروپایان، افراطی می‌نماید. اراده انسان یکسره دست نشانده اراده الهی است، لذا انسان نمی‌تواند چیزی انجام دهد، یا بخواهد، مگر آن که خدا خواسته باشد. در مورد پذیرفتن ذکر / پند آموز [قرآن] یا ایمان، خطاب به انسان‌ها گفته می‌شود: «و ماتشأون الا ان یشاء الله». ^۱ (و [چنین چیزی] نخواهید، مگر آن که خدا خواهد) [سوره انسان، آیه ۳۰]. در سایر موارد هم اراده خداوند بر اراده‌های انسانی احاطه دارد. گاه اراده او حکم پیشین یا تقدیر او در مورد امری است؛ چنان که در مورد لوط [ع] می‌گوید: «آن گاه او و خانواده‌اش را نجات دادیم، مگر زنش را که جزو واپس ماندگان تعیینش کرده بودیم». [سوره نمل، ۵۷]. از سوی دیگر ممکن است خداوند فاعل حقیقی رویدادهایی باشد که به عنوان فعل فاعل انسانی به نظر می‌رسد. مثلاً تأکید می‌شود که خداوند عامل پیروزی در غزوه بدر است: «پس شما آنان را نکشته‌اید بلکه خداوند آنان را کشته است؛ و چون تیرانداختی، به حقیقت تو نبودی که تیر می‌انداختی، بلکه خداوند بود که می‌انداخت». [انفال، ۱۷]. نتیجه قهری چنین اعتقادی به احاطه و غلبه اراده الهی این است که هیچ آسیبی متوجه انسان نمی‌شود، مگر آن که خدا خواسته باشد. هنگامی که در سال‌های آخر عمر حضرت محمد [ص] مسلمانان به او شکایت کردند که چرا باید متحمل مصایب شوند، به او گفته شد که به ایشان بگوید: «هرگز چیزی جز آنچه خداوند برای ما مقرر داشته است، به ما نمی‌رسد...» [توبه، ۵۱] و مقایسه کنید با حدید، [۲۲].

احاطه خداوند بر همه وقایع از طریق مفاهیم تبعی گوناگون نظیر هدایت، لطف یا یاری و یآوری او از یک سو، و اضلال [= گمراه کردن] / بیراه گذاردن] و وانهادن او انسان را [= خذلان] از سوی دیگر و مهر نهادن بر دل‌ها جلوه‌گر است. مناسب است که چند مثال نقل شود:

۱. سوره نازعات، آیه ۲۹ به بعد؛ مقایسه کنید با سوره تکویر، آیات ۲۷-۲۹؛ مدثر، ۵۶؛ یونس، آیه ۹۹ به بعد.

«بدین سان هر کس که خداوند هدایتش را بخواهد، دلش را به پذیرش اسلام می‌گشاید، و هر کس را که بخواهد بیراه واگذارد، دلش را تنگ و تاریک می‌گرداند...» [انعام، ۱۲۵]. «و اگر خداوند می‌خواست شما را امت یگانه‌ای قرار می‌داد، ولی هر که را بخواهد بیراه می‌گذارد، و هر که را بخواهد به راه می‌آورد...» [نحل، ۹۳].

«اگر خداوند شما را یاری دهد، کسی بر شما پیروز نخواهد شد؛ و اگر شما را فروگذارد، کیست که شما را پس از او یاری دهد...» [آل عمران، ۱۶۰].

«و اگر بخشش و رحمت الهی در حق شما نبود، جز عده‌ای اندک‌شمار، همه از شیطان پیروی می‌کردید.» [نساء، ۸۳؛ و مقایسه کنید با نور، ۲۱].

تعالیم قرآن به طور کلی، قائل به مسئولیت انسانی و در عین حال تأکید بر قدرت مطلقه الهی است. این نکته در آموزه حشر و حساب در روز قیامت هم مستتر است، و متکلمان بعدی مسلمان در این زمینه بحث و احتجاج می‌کردند که عدل الهی (که قرآن به آن قائل است) به او اجازه نمی‌دهد که کسی را به خاطر عملی که مسئول نبوده است، کیفر دهد. همچنین آیات و عبارات قرآنی بسیاری هست که نشان می‌دهد عمل خداوند در هدایت و ضلالت / اضلال، تابع اعمال یا نیت ناروای خود انسان‌هاست.

«بدین سان [با این مثل] بسیاری را گمراه و بسیاری را راهنمایی می‌کند، ولی جز نافرمانان کسی را بدان بیراه نمی‌گرداند.» [بقره، ۲۶].

«کسانی که به آیات الهی ایمان ندارند، خداوند هدایتشان نمی‌کند...» [نحل، ۱۰۴].
«و من در حق کسی که توبه کند و ایمان آورد و کاری شایسته پیش گیرد و به راه آید [= اهتدی] آمرزگارم.» [طه، ۸۲].

«چگونه خداوند قومی را که بعد از ایمانشان کافر شدند، هدایت کند... خداوند قوم ستمکار را هدایت نمی‌کند.» [آل عمران، ۸۶].

بنا بر این در تحلیل نهایی، قرآن قائل به حقایق مؤید قدرت مطلقه خداوند و مسئولیت انسان است، بی آن که عقلاً بین آنها سازگاری برقرار کند. این موضع، اساساً موضع کتاب مقدس هم هست؛ اگر چه بسیاری از مسیحیان غرب تأکید اصلی را بر مسئولیت انسان می‌گذارند، و اغلب مسلمانان چنین تأکیدی را برای قدرت مطلقه خداوند قائلند.

نظر به این که در آیات قرآنی آمده است که خداوند دارای اسماء الحسنی [= نام‌های نیکو]

است، اسماء الله نقش عمده‌ای در تفکر اسلامی ایفا می‌کند [← اعراف، ۱۸۰؛ اسراء، ۱۱۰؛ طه، ۸؛ حشر، ۲۴]. بعدها فهرستی از نود و نه اسم الهی به ویژه برای ذکر گفتن با شُبْحَه یا تسبیح تدوین شده است. این اسم‌ها در قرآن آمده است، اگر چه بعضی از آنها درست به همان صیغه و ساختار که در این فهرست آمده است، نیست؛ همچنین اسم‌هایی در قرآن هست که معمولاً در این فهرست نیست؛ و از این فهرست روایت‌های گوناگونی در دست است.^۱ یک ویژگی متعارف و شایع که جزو سبک قرآن است، این است که بسیاری از آیه‌ها با دو اسم الهی پایان می‌یابد؛ مانند اَنْتَ اَنْتَ الْعَلِيمُ الْحَكِيمُ [بقره، ۳۲].

این نود و نه اسم، وصفی یعنی صفت‌اند. و خداوند یک اسم ذات دارد که همان «الله» است، که در آغاز یا انجام فهرست نود و نه اسمی می‌آید. محتمل است که الله، مشتق از اَلِله عربی یعنی خدا [به معنای ایزد یا الوهیت] باشد؛ هر چند بعضی از محققان جدید این احتمال را ترجیح می‌دهند که آن را مَتَّخَذُ از اَلْاِلهِ اَرَامی یا سریانی بدانند. کتیبه‌ها و اشعار ما قبل اسلامی حاکی از این است که این کلمه در عربستان پیش از ظهور اسلام، به کار می‌رفته است. در آن عهد، الله را معادل خدای قبیله‌ای یا خدای خدایان که ایمان آوردن به آن رایج شده بود، یا همان خداوند به معنای توحیدی آن به کار می‌برده‌اند.^۲ قرآن این امر را مسلم می‌گیرد که بسیاری از مردم به وجود خدا [= الله] ایمان دارند، و با این آموزه، معنای این کلمه را به تعبیر و تفسیر توحیدی‌اش محدود می‌سازد.

یکی دیگر از اسماء خداوند، یعنی رحمان گهگاه در قرآن موقعیت اسم ذات یا اسم خاص پیدا می‌کند. همچنین از کتیبه‌ها برمی‌آید که این اسم در روزگار پیش از حضرت محمد [ص] هم به کار می‌رفته است، همچنین توسط بعضی از متنبیان [= مدعیان نبوت / پیامبران دروغین] که در اواخر حیات حضرت [ص] داعیه خود را آشکار کردند. در منابع و متون یهودی هم اسم مشابهی معمول است، که گاه در زبان سریانی هم به کار می‌رود، ولی اخذ و

۱. شرح کشافی در این باره در مقاله «الاسماء الحسنی» (به قلم لویی گارده) در دایرة المعارف اسلام [به انگلیسی]، ویرایش دوم آمده است. همچنین فهرست‌هایی در کتاب فرهنگ اسلام *A Dictionary of Islam* اثر ت. پ. هیوز T. P. Hughes، لندن، ۱۸۸۵، ۱۹۳۵، مقاله «God» (خدا)؛ و نیز در کتاب اسلام و الهیات مسیحی *Islam and Christian Theology*، اثر ج. ویندرو سویتمن، (J. Windrow Sweetman) لندن، ۱۹۴۵، بخش اول، فصل اول، ص ۲۱۵ به بعد وجود دارد.

۲. مقایسه کنید با *Reste*^۲ صفحات ۲۱۷-۲۱۹، اثر ولهاوزن Wellhausen.

□ ۱۳۱ مقدمه بر ترجمه قرآن

اقتباس از این منابع نامحتمل است، چرا که ساختار این کلمه می‌تواند عربی متعارفی باشد. به علاوه، ظهور این کلمه به عنوان اسم ذات یا اسم خاص نه در دوره اولیه وحی، بلکه دوره‌ای که نولدکه «مکی متأخر» می‌نامد، از جمله سوره مریم، رایج‌تر و پربسامدتر است.^۱ هیوبرت گریمه^۲ Hubert Grimme این نظر را پیشنهاد کرده است که کاربرد این کلمه توأم با تأکید درباره رحمت الهی است، و این تأکید همراه و همزمان است با پیدایش مصابیی در میان مسلمانان که ناشی از شکست و تعقیب و آزار [توسط مشرکان] بوده است، و حاکی از افزایش علم و اطلاع [مسلمانان / عرب‌ها] از متون مقدس مسیحی هم هست. باید گفت که در این مورد، قطع و یقینی وجود ندارد. ظهور ناگهانی این اسم، کما بیش به صورت راز باقی ماند؛ ولی ناپدید شدنش چه بسا ناشی از این بوده باشد که اشخاص نادان تصور می‌کرده‌اند که «الله» و «الرَّحْمَن» دو خدای جداگانه هستند، چنان که همین نکته را بعضی از مفسران مسلمان به عنوان یک احتمال، در تفسیر آیه ۱۱۰ سوره اسراء یاد کرده‌اند: قُلْ ادْعُوا اللَّهَ أَوْ ادْعُوا الرَّحْمَنَ أَيًّا مَا تَدْعُوا فَلَهُ الْأَسْمَاءُ الْحُسْنَى.

• ۲. سایر موجودات روحانی

حتی اگر اعراب قبیله‌ای یا بادیه نشین عادی به نحو جدی به وجود خدایان / ایزدان / آلهه اعتقاد نداشته باشند، به وجود جن کاملاً معتقد بوده‌اند.^۳ اینها ارواح و اشباح وهم‌آمیزی بوده‌اند که به ندرت تشخیص و نام مشخص پیدا می‌کردند. اینها پیوسته با بیابان‌ها، خرابه‌ها و سایر اماکن وهمناک بوده‌اند، ممکن بوده صورت حیوان، مار یا خزندگان دیگر را به خود بگیرند. اینها مبهماً مایه و حشت بوده‌اند، اما همواره شیرین نبوده‌اند. این موجودات اگر چه از آتش آفریده شده‌اند، و نه مانند انسان از گل [سوره الرحمن، ۱۴ به بعد؛ حجر، ۲۶ به بعد]، ولی هدف از آفرینش آنها نیز مانند انسان، پرستش خداوند است [ذاریات، ۵۶]. از سوی خداوند،

۱. مقایسه کنید با تاریخ قرآن، ویرایش دوم، اثر نولدکه - شوالی، ج ۱، ص ۱۲۱؛ همچنین صفحات ۱۱۱-۱۱۴.

۲. نگاه کنید به کتاب *Mohammed*، تألیف هیوبرت گریمه، چاپ مُنستر Münster، ۱۸۹۲-۱۸۹۵؛ همچنین مقایسه کنید با ص ۱۱۲.

۳. مقایسه کنید با مقاله «جن» (اوایل آن) (نوشته د. ب. مک دانلد، وهانری ماسه)، در دایرة المعارف اسلام [به انگلیسی]، ویرایش دوم؛ همچنین *Reste²*، اثر ولهاوزن، ص ۱۴۸-۱۵۹؛ و کتابی از پاول آرنو ایشلر Paul Arno Eichler، به نام *Die Dschinn, Teufel und Engel im Koran*، Leipzig, 1928.

رسولانی هم به سوی آنها فرستاده شده است [انعام، ۱۳۰]، و اینان می‌توانسته‌اند مؤمن یا کافر باشند [سوره جن، ۱۱، ۱۴ و غیره]. در قرآن تصریح شده است که یک بار جماعتی از آنان به قرآن خواندن حضرت محمد [ص] گوش داده‌اند و بعضی از آنها مسلمان شده‌اند [سوره جن، آیات ۱-۱۹؛ و مقایسه کنید با سوره احقاف، آیات ۲۹-۳۲]. کافران آنان چه بسا به جهنم می‌روند [انعام، ۲۸؛ هود، ۱۱۹؛ سجده، ۱۳؛ فصلت، ۲۵]، ولی صریحاً گفته نشده است که مؤمنان آنان به بهشت می‌روند.

به دیوانه، مجنون می‌گفتند، یعنی جن زده؛ ولی جن گاهی با دانش خاص به انسان‌ها مدد می‌رساند [صافات، ۳۶]. کلمه شاعر علی الظاهر دلالت بر این دارد که او مُلهم از چنین موجودی بوده است، زیرا شاعر لغتاً یعنی کسی که آگاه است، یا کسی که درک و دریافت دارد. کاهن نیز چه بسا الهام دهنده خاص خود را می‌داشت، یعنی روح یا جتی که به او در مورد انواع و اقسام سؤالات، الهام می‌داد. غیب‌گویی‌هایی که کاهن به مشتری‌هایش عرضه می‌داشت، غالباً دوپهلوی و برای تأثیرگذاری بیشتر آراسته به سوگند و غالباً همراه با سجع (قافیه یا همنوایی پایانی کلمات در نثر) بود، که بدین جهات به عبارات و آیات اولیه قرآن شبیه بود. غیب‌گویی‌ها چه بسا آینده‌گویی یعنی پیشگویی آینده و راه حلی برای اسرار گذشته یا حکمی برای حل و فصل دعاوی عرضه می‌داشت.^۱ ظاهراً حضرت محمد [ص] شبیه مردان این طبقه نبود، لذا قرآن این امر را قابل توصیه می‌داند که کاهن بودن او را یا الهام گرفتنش را از جن انکار کند [سوره طور، آیه ۲۹؛ فس با سوره حاقه، ۴۲]. انواع و اقسام جن نزد عرب‌ها شناخته شده بود، ولی در قرآن، فقط عفریت است که بالاستقلال یاد می‌شود [نمل، ۳۹].

از فرشتگان فراوان یاد می‌شود، اگرچه نه در آیات و عبارات اولیه وحی. کلمه عربی مَلَك، و علی‌الخصوص جمع آن ملائکه متخذ از اصل حبشی انگاشته می‌شود، ولی احتمالاً پیش از روزگار حضرت محمد [ص] برای عرب‌ها آشنا بوده است. در ذهن مردم عادی کما بیش فرشتگان و جن یکسان و همسان شمرده می‌شد، و این نکته تا حدودی رهگشاست که قرآن کریم در یک مورد اشاره دارد که ابلیس از جن بوده است [کهف، ۵۰]؛ حال آن که در جای

۱. مقایسه کنید با کتاب نبوت [پیشگویی] و غیب‌گویی *Prophecy and Divination*، اثر گیوم Guillaume، به ویژه ص ۲۴۳-۲۴۹.

□ ۱۳۳ مقدمه بر ترجمه قرآن

دیگر گفته می‌شود که او فرشته‌ای مطرود بود [بقره، ۳۴؛ اعراف، ۱۱ و موارد دیگر]. قرآن چنین سخن می‌گوید که گویی مشرکان قائل به وجود فرشتگان بوده‌اند. همین است که از قول آنان گفته می‌شود که درخواست و انتظار داشته‌اند که فرشته‌ای به عنوان پیامبر برای آنان بیاید [فصلت، ۱۴؛ قس با زخرف، ۵۳]. یا آن که فرشتگان را به عنوان معبود، یا آلهه تلقی می‌کرده‌اند [زخرف، ۱۹ و به بعد؛ قس با صافات، ۱۴۹-۱۵۳؛ نجم، ۲۸]. ولی این نیز محتمل است که فقط قرآن (و نه مشرکان) اشاره به این امر داشته باشد که موجوداتی که معبود مشرکان بوده‌اند، فرشته بوده‌اند.

فرشتگان مخلوق و بنده خداوندند [انبیاء، ۲۶]. اینان رسولان خداوندند [حجر، ۸؛ فاطر، ۱]، و به ویژه حامل وحی‌اند، و این نقشی است که گاه گفته می‌شود که دستجمعی انجام می‌دهند [نحل، ۲؛ قدر، ۴]، و گاه فقط جبرئیل عهده‌دار آن است [بقره، ۹۷؛ قس با تکویر، ۱۹-۲۵]. فرشتگان مراقب انسان‌ها و ثبت‌کننده اعمال و رفتار او هستند [رعد، ۱۱؛ انفطار، ۱۰-۱۲]. و قبض روح انسان‌ها به هنگام مرگ هم وظیفه آنهاست [نحل، ۲۸؛ سجده، ۴]. می‌توان استنباط کرد که اینان به عنوان ثبت‌کنندگان اعمال آدمی در روز قیامت حضور پیدا می‌کنند [بقره، ۲۱۰؛ زمر، ۷۵؛ حاقه، ۱۷]. همچنین فرشتگان عرش الهی را احاطه کرده‌اند و خداوند را تسبیح می‌گویند [غافر، ۷؛ شوری، ۵]. غیر از جبرئیل، از تنها فرشته‌ای که نام برده شده است، میکائیل است، در آیه ۹۸ سوره بقره. همچنین یک موجود مرموز که «روح» یا «روح الامین» [فقط در سوره شعراء، آیه ۱۹۳] نامیده می‌شود، در شمار فرشتگان یاد می‌شود. وقتی که در شمار فرشتگان و جنب آنها از او یاد می‌شود، به خوبی آشکار است که یکی از آنها شمرده می‌شود. [از جمله در نحل، ۲؛ غافر، ۱۵؛ معارج، ۴؛ نبأ، ۳۸؛ قدر، ۴]. مفسران بعدی مسلمان «روح» را به معنای «جبرئیل» می‌گیرند، و در پرتو پیوند خاص او با حضرت محمد [ص] و وحی، به طور کلی ایرادی در مورد این یکسان‌انگاری به نظر نمی‌رسد [شوری، ۵۲]. در هر صورت کاربرد قرآنی کلمه روح مسائل و مشکلات بسیاری برانگیخته که در این جا مجال پرداختن به آن نیست.^۱

۱. بعضی از آنها در کتاب تحول معنای روح در قرآن *The Development of the Meaning of Spirit in the Koran* نوشته تامس اوشاگنسی Thomas O'Shaughnessy، چاپ رم، ۱۹۵۳. نیز نگاه کنید به فهرست پایان کتاب، ذیل «روح».

در مقابل فرشتگان، دیوان یا شیاطین (مفرد آنها شیطان) قرار دارند. درست همان طور که مؤمنان فرشتگان مراقب یا مددکار دارند [انفال، ۹، ۱۲؛ قس با انعام، ۶۱]، هر مشرکی هم شیطانی دارد که او را به کار ناشایست و می‌دارد [مریم، ۸۳؛ زخرف، ۳۶-۳۹؛ قس با مؤمنون، ۹۷ به بعد؛ اعراف، ۲۷؛ فصلت، ۲۵]. همچنین اشاراتی به یکی از عقاید رایج آن روزگار دارد که شیاطین دزدانه می‌کشند اهل بهشت [آسمان‌ها (ویراستار)] را نظاره کنند و با سنگ‌هایی که به نظر انسان‌ها شهاب می‌آید، رانده می‌شوند [حجر، ۱۶-۱۸؛ صفات، ۶-۱۰].

علاوه بر شیاطین عادی، فرد شاخصی از آنها هست که همان شیطان / الشیطان است، در قرآن شیطان علی‌الظاهر همان ابلیس است. او فرشته‌ای است که از سجده در برابر انسانی که خداوند به تازگی آفریده بوده است، به خاطر غرورش سرکشی می‌کند [بقره، ۳۴-۳۶؛ اعراف، ۱۰-۲۲ و موارد دیگر]. آن که از سجده ابا کرد همواره ابلیس است، ولی شیطان [به عنوان دارنده همین نقش] در آیات دیگر یاد شده است. پس از این سرکشی، خداوند دست او را باز گذارد که در اغوای انسان‌ها در راه ناشایستی‌ها بکوشد و اعمال ناروا را در دیده آنان روا فرناماید [اسراء، ۶۱-۶۴؛ بقره، ۱۶۸ به بعد؛ انفال، ۴۸؛ نحل، ۶۳]. او در دل انسان‌ها و سوسه می‌کند [اعراف، ۲۰؛ طه، ۱۲۰؛ ناس، ۴-۶] و حتی در پیام‌های وحیانی که برای پیامبران فرستاده می‌شود، اخلال می‌کند [حج، ۵۲]. نباید از گام‌های او پیروی کرد، زیرا او تنهاگذار [= خذول] انسان است [فرقان، ۲۹]؛ و سرانجام هم خدمت و تبعیت انسان‌ها از خودش را تخطئه می‌کند [ابراهیم، ۲۲]. بحث‌ها و پژوهش‌های بسیاری در این باره انجام گرفته است که آیا «شیطان» کلمه‌ای عربی است یا نه، و هیچ توافقی به دست نیامده است. روشن است که این کلمه در روزگاران قبل از اسلام هم در زبان عربی به کار می‌رفته است، ولی چه بسا معنایش «مار» یا موجودی شبیه به جن بوده است. حتی اگر این کلمه عربی باشد، به نظر می‌رسد صیغه مفرد آن معناً متأثر از *ساطان* عبری است؛ یعنی از طریق *شیطان* حبشی [در نهایت تحت تأثیر آن کلمه عبری است]. این تحول خود احتمالاً در روزگار پیش از اسلام رخ داده است.^۱

۱. مقایسه کنید با واژه‌های دخیل در قرآن مجید، اثر آرتور جفری، ذیل همین ماده. همچنین کتاب *Koranische Untersuchungen*، اثر هورویتس Horovitz، ص ۱۲۰ به بعد.

• ۳. نبوت؛ ادیان دیگر

در بخش سوم از فصل دوم همین کتاب، معنای قرآنی رسول و نبی شرح داده شده است. جزو لاینفک این معنی این بوده است که پیامی که توسط فرشتگان از سوی خداوند به حضرت محمد [ص] نازل می‌گردد، اساساً همان پیام‌هایی است که به سایر پیامبران هم فرستاده شده است، به ویژه آن پیامبرانی که در داستان‌های دارای مکافات الهی، از آنها نام برده شده است. در بعضی پیام‌ها این فحوا هست که هر پیامبری برای جامعه یا قومی جداگانه فرستاده شده است، و هرگاه آن جامعه یا قوم پیام الهی را نپذیرد، مجازات می‌شود و نابود می‌گردد. این حکم در مورد «پیامبران عربی»، قوم لوط و دیگران صادق است. از سوی دیگر می‌توان پی برد که لاقلاً پیوند نسبی در میان بعضی از پیامبران برقرار بوده است: «خداوند آدم و نوح و آل ابراهیم و آل عمران را بر جهانیان برگزید. اینان بعضی زاد و رود بعضی دیگر هستند.» [آل عمران، ۳۳-۳۴]. هرچه تماس‌های جامعه مسلمانان با دیگران، به ویژه با یهودیان مدینه بیشتر شد، مشکلات بیشتری پدید آمد، و شنیده شد که اینان شباهت بین قرآن و کتب مقدسشان را انکار می‌کنند. در یک دو سال واپسین حیات حضرت محمد [ص]، که فرمانروایی او در جهت شمال [حجاز] گسترش یافت، مسلمانان، خصومت مشابهی نیز از مسیحیان مشاهده کردند.

هنگامی که حضرت محمد [ص] برای نخستین بار به مدینه رفت، درباره اهل کتاب (یعنی در درجه اول یهودیان) پیام‌هایی و حیانی دریافت کرد، از جمله در آیه پانزدهم سوره مائده، و بیست و دوم سوره مریم. هنگامی که معلوم شد که یهودیان در مقام آن نیستند که نبوت او را به رسمیت بپذیرند، او با این اندیشه خود را تسلی می‌داد که آنان در گذشته هم پیامبرانی را که به سوی آنان آمده‌اند، تکذیب کرده و یا به قتل رسانده‌اند [آل عمران، ۱۸۱-۱۸۴؛ مائده، ۷۰]. نکته دیگر این بود که یهودیان و مسیحیان «با آن که هر دو کتاب آسمانی می‌خوانند» [بقره، ۱۱۳] با رد و تخطئه همدیگر، یکدیگر را در موضع باطل قلمداد می‌کنند. این معضل که بین قرآن از یک سو، و کتاب‌های آسمانی یهود و نصارا (که معمولاً تورات و انجیل خوانده می‌شد) اختلافات اساسی وجود داشت، و معضل دیگر یعنی اختلافات بین تورات و انجیل، چنین تلقی می‌شد که این کتاب‌های مقدس فقط بخشی از کتاب آسمانی [اصلی] هستند [آل عمران، ۲۳؛ نساء، ۴۴، ۵۱]، و حتی با این تلقی که کسانی قرآن را هم بخش بخش کرده‌اند

[حجر، ۹۰ به بعد؛ قس با مؤمنون، ۵۳]. علی‌الخصوص یهودیان متهم به پنهان کردن بخشی از کتاب‌های آسمانی‌شان بودند [بقره، ۴۲، ۷۶، ۱۴۰، ۱۴۶، ۱۵۹، ۱۷۴؛ آل عمران، ۷۱؛ مائده، ۱۵؛ انعام، ۹۱]. در بعضی موارد این اتهام حاکی از آن بود که آنان آیاتی از کتاب مقدس را که مشتمل بر پیشگویی ظهور محمد [ص] به عنوان پیامبر بوده، پنهان کرده‌اند [اعراف، ۱۵۷؛ صف، ۶]. در سایر آیات و عبارات، یهودیان به این متهم شده‌اند که کتاب‌های مقدسشان را عالماً و عامداً تحریف و تباه کرده و تغییر داده‌اند [بقره، ۷۵؛ مائده، ۱۳، ۴۱]؛ و از نمونه‌هایی که در آیه ۴۶ سوره نساء آمده چنین برمی‌آید که مراد زبان بازی‌های آنان برای ریشخند کردن مسلمانان بوده است.^۱ در روزگاران بعد، این آموزه تحریف کتب مقدس یهود و نصارابه نحوی تکمیل و تکامل یافت که مسلمانان جمیعاً بر آن بودند که متون موجود آنها بی‌ارزش است.

در جنب این انتقاد از اهل کتاب، مفهوم مثبت «ملت ابراهیم» وجود دارد. اساس این دیانت، تسلیم یا اسلام در برابر پروردگار جهانیان است [بقره، ۱۳۰ به بعد]. کسی که این دیانت را می‌ورزد، حنیف، یا مُسَلِّم است که عملاً همان معنی را دارد. بدین سان می‌توان گفت که ابراهیم [ع] نه یهودی بود و نه مسیحی، بلکه حنیف و مُسَلِّم بود [آل عمران، ۶۷]. این امر به مفهوم سه دین هم ارز [چنان که در سوره مائده، آیه ۴۴-۵۰ به آن اشاره شده است] منتهی می‌گردد. نخست آیین تورات که به موسی [ع] داده شده است، سپس آیین انجیل که به عیسی [ع] داده شده، و بعد آیین قرآن که به حضرت محمد [ص] عطا شده است. انجیل تصدیق‌کننده تورات، و قرآن تصدیق‌کننده دو کتاب مقدس پیش از خود است. آری یهودیان، مسیحیان و مسلمانان هر یک بر طبق کتاب آسمانی‌شان داوری خواهند شد. قرآن صرف نظر از ایراد اتهامات پنهان‌سازی و تحریف کتب مقدس که به آن اشاره شد، چنین می‌نماید که از یهودیان و مسیحیان به خاطر «پاره پاره کردن دینشان و فرقه فرقه شدن» انتقاد می‌کند [انعام، ۱۵۹]. حضرت محمد [ص] و پیروانش یقیناً از آیین برحق ابراهیم پیروی می‌کنند [نساء، ۱۲۵؛ انعام، ۱۶۱؛ نحل، ۱۲۳؛ حج، ۷۸]؛ و این در حقیقت دلالت ضمنی بر این

۱. مباحث بیشتر در این باره در مقاله من با عنوان «تکوین اولیه رهیافت مسلمانان به کتاب مقدس / عهدین» در نشریه Transactions of the Glasgow University Oriental Society (معاهدات انجمن شرقی [شرق‌شناسی] دانشگاه گلاسگو)، سال ۱۶، (۱۹۵۷)، صفحات ۵۰-۶۲؛ به ویژه ص ۵۰-۵۳ آمده است.

□ ۱۳۷ مقدمه بر ترجمه قرآن

امر دارد که یهودیان و مسیحیان چنین کاری نمی‌کنند، گرچه شکل تکامل یافته این آموزه که آنها «کتب مقدس را تحریف و تباه کرده‌اند» تا مدتی پس از وفات حضرت محمد [ص] ظاهر نگردیده بود.

به طور کلی، تعالیم قرآن با تعالیم عهد عتیق توافق دارد. تفاوت‌هایی که در جزئیات از جمله در داستان یوسف [ع] و شعائر و احکام هست، جزئی است. در آن اشاره‌ای به پیامبران نویسا (writing) نیست، گرچه توجه آنها به عدالت اجتماعی مشهود است. عنوان کتاب مقدس مسیح، پذیرفته شده و به حضرت عیسی [ع] اطلاق شده است، ولی به نظر می‌رسد که معنی و اهمیت اصلی آن چنان که باید و شاید به جای آورده نشده است. در واقع فرق فارق بین قرآن و عهد عتیق در این است که در قرآن برداشت عمیقی از قربانی و فدیة و روحانیت مسئول آن وجود ندارد.

از سوی دیگر، بین قرآن و عهد جدید (انجیل) اختلاف‌های معتنا به وجود دارد. در هر حال باید به این نکته توجه داشت که تا آن جا که احکام عملی قرآن مطرح است، اختلاف‌ها چندان که گاهی انگاشته می‌شود، بزرگ نیست. پژوهشگران جدید، اعم از مسیحی و مسلمان، اختلاف نظرهای بعدی را بر وفق عبارات قرآنی طرح می‌کنند. مثلاً رد و تخطئه این اعتقاد که خداوند «ثالث ثلاثه» است [مائده، ۷۳] معمولاً به معنای نفی و انکار آموزه تثلیث مسیحی تلقی می‌شود، حال آن که به تعبیر دقیق‌تر آنچه رد و تخطئه می‌شود، آموزه سه خدا انگاری است که مسیحیت ارتدوکس هم آن را رد می‌کند. به همین ترتیب رد و تخطئه پدر بودن خداوند [=اب، نخستین اقنوم از اقانیم ثلاثه] و پسر بودن [=ابن، دومین اقنوم] عیسی، اگر دقیق‌تر تأمل کنیم و سخن بگوییم، رد و تخطئه پدری و پسری جسمانی است، و این امر را خود مسیحیت هم رد می‌کند. بکرزایی حضرت مریم تصدیق شده است [سوره مریم، ۱۶-۳۳]، ولی صرفاً به عنوان معجزه تعبیر شده است. نفی و انکار این امر که حضرت عیسی بر ۲ صلیب مرده است [سوره نساء، ۱۵۷-۱۵۹] در درجه اول انکار رخداد تصلیب به عنوان پیروزی یهودیان [و دست یافتنشان بر عیسی-ع] است، ولی در جنب فقدان مفهوم قربانی و فدیة، بدین معناست که قرآن هرگز از فدیة پذیری و رستگاری بخشی عیسی [ع] سخن نمی‌گوید.^۱

۱. مقایسه کنید با کتاب مسیح در قرآن *Jesus in the Qur'an* اثر جفری پاریندر Geoffrey Parrinder، چاپ لندن،

• ۴. آموزه قیامت / معاد

پس از آموزه توحید که حاکی از یگانگی خداوند است، آموزه قیامت / معاد را می‌توان دومین آموزه بزرگ قرآن شمرد. اصول و اساس این آموزه از این قرار است که روز قیامت انسان‌ها از نو زنده خواهند شد و در پیشگاه خداوند محشور خواهند شد تا به حساب و کتاب آنها رسیدگی شود، و بر وفق این که اعمال و رفتارشان [در زندگی دنیوی] عمدتاً خوب یا بد بوده است، اهل بهشت یا جهنم شوند. از بعضی جنبه‌ها این داوری و حسابرسی، که کل جهان و جهانیان را دربرمی‌گیرد، متناظر با بلا یا و مکافات‌هایی است که بر سر بعضی جوامع مشرک آمده و در داستان‌های مکافات‌دار قرآن کریم منعکس گردیده است. تعیین حضرت محمد [ص] به عنوان نذیر یا منذر [= هشدار دهنده] چه بسا هم به بلا یا و مصایب گذرای دنیوی اشاره داشته باشد، هم داوری اخروی در روز قیامت؛ اما تأکید به آن، مورد به مورد، و زمان به زمان فرق می‌کند. داوری اخروی، در آیاتی از نخستین مرحله وحی از جمله در آیه هشتم سوره علق آمده است: «همانا بازگشت به سوی پروردگار توست»؛ یا آیات دوم و پنجم سوره مدثر: «برخیز و هشدار ده... و از آرایش [شُرک] بپرهیز». ولی تصویرهای روشنی از احوال قیامت، ابتدا در آیات و عبارات مکی متأخر، به ویژه آنهایی که ریچارد بل «دوره نخستین وحی قرآن» نامیده است، آمده است. به اوج تاریخ، هنگامی که جهان حاضر به پایان آید، به انحای گوناگون اشاره شده است. آن زمان، *یوم الدین* (روز داوری و جزا)، *یوم الآخر* (واپسین روز)، *یوم القيامة* یا *صرفاً الساعة* (ساعت / هنگام) است. اما اوصاف و القابی که کمتر به کار می‌رود عبارتند از *یوم الفصل*، *یوم الجمع*، *یوم التلاق* (به ترتیب یعنی روز جدا شدن، که نیکان از بدان ممتاز می‌گردند؛ روز گردآمدن یا حشر بندگان در حضور خداوند؛ و روز

→

۱۹۶۵؛ و کتاب مسیح در اسلام *Le Christ de l'Islam* نوشته میشل هایک Michel Hayek، پاریس، ۱۹۵۹، به ویژه، فصل اول؛ و همچنین مقاله «مسیحیت مورد انتقاد در قرآن»، نوشته مونتگمری وات در نشریه جهان اسلام *Muslim World* (۱۹۶۷)، ص ۱۹۷-۲۰۱؛ همچنین در کتاب *Atti del III Congresso di Studi Arabic Islamici*، چاپ ناپل، ۱۹۶۷، ص ۶۵۱-۶۵۶. همچنین مقایسه کنید با: مفهوم قرآنی کلمه الله | خدا *The Koranic Concept of the Word of God* (از مجموعه *Biblica et Orientalia*، شماره ۱۱)، رم، ۱۹۴۸؛ همچنین کتاب *At Sundry Times* (در امریکا با عنوان مقایسه بین مذاهب *The Comparison of Religions*) نوشته ر (رابرت) چ (چارلز) زینر R.C. Zaehner، لندن، ۱۹۵۸، پیوست آن «قرآن و مسیح».

□ ۱۳۹ مقدمه بر ترجمه قرآن

ملاقات انسان‌ها با خداوند). *ساعة* ناگهانی فرا می‌رسد [انعام، ۳۱؛ اعراف، ۱۸۷؛ یوسف، ۱۰۷؛ حج، ۵۵؛ زخرف، ۶۶؛ سوره محمد، ۱۸]. *صیحه* [= بانگ مرگباری] فرا رسیدن آن را اعلام می‌دارد [سوره یس، ۵۳]، یا *صاخه* [= بانگ گوش فرسا: عبس، ۳۳]، یا *صور اسرافیل* یعنی بانگ شیپوری که فرشته‌ای به نام اسرافیل بر می‌آورد [حاقه، ۱۳؛ مدثر، ۸؛ نبأ، ۱۸؛ و در آیه ۶۸ سوره زمر، به دو نفخه صور اشاره شده است]. سپس شور محشر در سراسر کائنات برپا می‌شود. کوه‌ها به صورت گرد و غبار در می‌آیند؛ دریاها می‌جوشند؛ خورشید تیره و تاریک می‌گردد؛ ستارگان فرو می‌ریزند؛ و آسمان در هم می‌پیچد. خداوند در مقام داور حاضر می‌گردد، ولی حضور او به اشاره برگزار می‌شود و توصیف نمی‌گردد. او در میان فرشتگان است که صف زده‌اند [نبأ، ۳۸؛ فجر، ۲۲]، یا عرش او را در میان گرفته‌اند و به ستایش او تسبیح می‌گویند [زمر، ۷۵]. بسیاری از جزئیاتی که [در این باره در قرآن] یاد شده است، قرینه‌هایی در متون و منابع یهودی و مسیحی دارد، اگرچه در قرآن رنگ و بوی ویژه عربی خاص خود را دارد، مانند وصف فروگذاردن و غافل شدن از شتران آبستن ده ماهه در سوره تکویر، آیه ۴. اما هرگز در هیچ موردی قرینه کاملی برای تصویر و توصیف قرآنی، وجود ندارد.

البته توجه اصلی و اساسی معطوف به گردآوردن یا محشور شدن همه انسان‌ها در برابر خداوند احکم الحاکمین است. گورها شکافته می‌گردد، و انسان‌ها در هر سن و سالی، از نو زنده می‌شوند، و به جمع عظیم می‌پیوندند. در هر حال قرآن، جاودانگی طبیعی نفوس یا ارواح انسانی را تصریح نمی‌کند، چرا که وجود انسان وابسته به اراده الهی است؛ او هرگاه اراده کند انسان را می‌میراند، و هرگاه اراده کند او را از نو به زندگی باز می‌گرداند. در برابر نفی و تخطئه ریشخند آمیز مشرکان مکه در مورد این که نسل‌های پیشین، دیرگاهی پیش در گذشته‌اند و اکنون به صورت گرد و غبار و استخوان‌های پوسیده درآمده‌اند، پاسخ این است که مع الوصف خداوند قادر است که آنان را به زندگی برگرداند، اگر چه آنان هیچ‌گونه علم و آگاهی به زمان [دراز]ی که در میان افتاده است، ندارند. گفته‌های قرآن در آیات ۱۵۴ سوره بقره و ۱۶۹ سوره آل عمران حاکی از این که کسانی که در راه آرمان الهی شهید شده‌اند، حی و حاضرند و نزد خداوندند، مشکلاتی به بار می‌آورد. ولی ساده‌ترین چاره و پاسخ این است که بینگاریم خداوند اراده کرده است که آنان را پیش از قیام قیامت عام، به زندگی بازگرداند و به

بهشت درآورد.

داوری و حسابرسی هم توصیف شده است، و به جزئیات متفاوتی [در مقایسه با عهدین] برجستگی خاص داده شده است. نامه اعمال مربوط به ثبت و ضبط کار و کردار آدمی گشوده می شود. نامه هرکس به دست او داده می شود، و از او خواسته می شود که آن را بخواند، که چه بسا یادآور عملکرد کسب و کار تاجران مکی است. [در قرآن کریم] گفته شده است که کارنامه انسان نیکوکار به دست راستش داده می شود و نامه اعمال انسان بدعمل به پشت سرش انداخته می شود، یا به دست چپش داده می شود [انشقاق، ۷-۱۲؛ حاقه، ۱۹-۳۲]. در آیات و عبارات و حیانی اولیه، معیاری که مبنای داوری درباره انسان‌هاست علی الظاهر «وزن» اعمال نیک و بد آنهاست که با «ترازو» سنجیده می شود [قارعه، ۶-۹؛ اعراف، ۸ به بعد]. داوری در حق فرد انسان‌ها اعمال می شود و قاضی تحت تأثیر ثروت یا خویشاوندان مقتدر و منتفذ کسی قرار نمی گیرد [انفطار، ۱۹؛ و مقایسه کنید با لقمان، ۳۳؛ فاطر، ۱۸؛ دخان، ۴۱؛ نجم، ۳۸؛ زلزله، ۶]. در پیام‌های و حیانی پیشین، به نظر می رسد که کل جوامع و اقوام یکسره به خاطر مقاومت در برابر حق، و رد و تخطئه پیامبرشان به جهنم می روند. از پیام‌های متأخر و حیانی قرآن، این نکته برمی آید که معیار ایمان یا کفر است، هر چند که این اساساً عملی اخلاقی است و نه عقلی / فرهنگی. در قرآن کریم، قبول یک پیامبر و پیام او، عملی اخلاقی است، و دروازه صلاح و سداد او در زندگی و سیر و سلوکش.

نتیجه داوری روز قیامت، یا نعمت و تنعم جاودانه است یا نعمت و عذاب جاویدان. و دیگر وضعیت بینابینی وجود ندارد. البته در قرآن عبارتی هست که گاه دال بر وجود وضعیت بینابین تلقی شده است [اعراف، ۴۶-۴۹]، ولی این برداشت احتمالاً مبتنی بر سوء تعبیر است؛^۱ و کلمه *برزخ* [سوره مؤمنون، ۱۰۰]، که بعدها به معنایی مشابه با آن لحاظ گردیده است، در قرآن احتمالاً فقط به معنای حاجب و حاجز است. عبارت قرآنی دیگری حاکی است که همه انسان‌ها وارد آتش جهنم خواهند شد، و پرهیزگاران از آن نجات خواهند یافت [مریم، ۷۱ به بعد]. از یک سو این تعبیرات می تواند حمل بر وجود اعراف شود که مؤمنان در آن یا

۱. مقایسه کنید با ریچارد بل، مقاله «اصحاب اعراف» «The men of the A'raf»؛ در نشریه جهان اسلام *Moslem World*، سال ۲۲ (۱۹۳۲)، ص ۴۳ به بعد.

□ ۱۴۱ مقدمه بر ترجمه قرآن

تاوان می‌پردازند یا از اعمال بد گذشته شان، پیش از نیل به جزا، پالوده و پیراسته می‌شوند. این مسئله چه بسا فقط به این معنی باشد که همه انسان‌ها با عذاب‌های جهنم روبه‌رو می‌شوند، اگر چه پرهیزگاران، در نتیجه داوری [و حساب و کتاب الهی] از آن معاف می‌شوند. دو مقصد و مقصود نهایی وجود دارد: بهشت و جهنم؛ ولی گاه چنین می‌نماید که در بهشت درجات یعنی تفاوت مقام و مرتبه وجود دارد. در سوره واقعه، آیات ۸۸ تا ۹۵ از سه طبقه نام برده شده است: کسانی که مقرّب‌اند، اصحاب یمین، و تکذیب پیشگان یا منکران (که اهل جهنم‌اند)؛ و در آیه چهارم سوره انفال آمده است که درجات [عالی] نزد پروردگار، در انتظار مؤمنان راستین است.

قرارگاه کسانی که در داوری [و حساب و کتاب الهی] محکوم شده‌اند، جهنم است. سایر نام‌ها و القاب آن عبارتند از جحیم (جای بسیار گرم)، سقر (که معنای آن نامعلوم است)، سعیر (شعله)، لظی (که شاید آن هم به معنای شعله / زبانه باشد) [معارج، ۱۵]. رایج‌ترین نام جهنم، نار (= آتش) است. عذاب‌های محکومانی که در آن به سر می‌برند با تصویرها و توصیف‌های شگرفی آمده است. قراین و همانندی‌های بسیاری از این گونه جزئیات را می‌توان در منابع و متون مسیحی پیدا کرد، نظیر این معنی که خازنان جهنم و عمله عذاب، فرشته‌اند (موجودات نیکی که خداوند آنان را مأمور به این امور ساخته است)، و نیز این معنی که اصحاب جهنم از اصحاب بهشت، درخواست آب می‌کنند [سوره اعراف، ۵۰]. از سوی دیگر ویژگی‌های آشکارای عربی در کار است، نظیر دادن آب جوش برای آشامیدن [دوزخیان]، و نیز خوراک دادن از درخت زقوم؛ گفته‌اند که زقوم درختی است که در حجاز می‌روید و میوه بسیار تلخی داشته است.

در مقابل این توصیفات، قرارگاه نیکان جنت / بهشت است که غالباً به تعبیر «جنات تجری من تحتها الأنهار» (باغ‌هایی که جویباران از فرو دست آن جاری است) توصیف شده است. همچنین به آن جنت عدن، یا جنت النعیم (باغ سرشار از ناز و نعمت)، یا صرفاً نعیم هم اطلاق گردیده است. در بعضی بخش‌های وحیانی متأخر فردوس نیز به میان می‌آید که صیغه مفردی است که از جمع مفروض فرادیس گرفته شده که خود نمایانگر کلمه Paradies یونانی است، یا شاید مستقیماً از فارسی به عربی راه یافته باشد که در این صورت منشأ اصلی

و اولیة آن کلمه یونانی هم همین کلمه [پردیس] فارسی است. در بهشت نیکان و پاکان از انواع و اقسام نعمت‌ها و تجملات برخوردارند. آنان به اورنگ‌ها تکیه زده‌اند، میوه می‌خورند، و از شراب طهور می‌آشامند که پسران جاودانه جوان برای آنان می‌آورند. نکته‌ی اخیر که قرینه‌های مسیحی هم دارد، با نظر به منع بعدی قرآنی از شرب خمر قابل توجه است. [در بهشت] همچنین [جوی] شیر و عسل و چشمه‌های همیشه جاری وجود دارد. پاداش پارسایان علاوه بر این لذایذ مادی، جنبه‌های معنوی تری هم دارد. اینان از مغفرت، صلح و صفا و رضوان الهی نیز برخوردارند. برتر از همه نیل به رؤیت خداوند است.^۱

در فکر و فرهنگ غربی، همچنین در افکار و عرف عامه مسلمانان پیرایه‌های بسیاری به حوریان بسته‌اند. حوریان «درشت چشم» فقط چهار بار به نام، در قرآن ذکر شده‌اند [سوره دخان، آیه ۵۴؛ طور، ۲۰؛ الرحمن، ۷۲؛ واقعه، ۲۳]؛ ولی یک یا دو عبارت دیگر هست [به ویژه در سوره صافات، آیه ۴۸؛ سوره «ص»، ۵۲؛ الرحمن، ۵۶-۵۸؛ واقعه، ۳۵-۴۰؛ نبأ، ۳۳] که دوشیزگانی را وصف می‌کند که جفت پارسایان خواهند بود. اینان «دوشیزگان بدون عیب، همسر دوست، همسن و سال هستند»، که مانند مرواریدهای نهفته یا یاقوت و مرجان‌اند، با سینه‌های برجسته، که دست آمیزش هیچ انس و جنی به آنان نرسیده است، شرمگینانه دیدگان خود را فرو هشته‌اند و در خیمه‌گاه‌ها محصورند. تاریخ همه این اشارات، به عهد وحی مکی باز می‌گردد. در وحی دوره مدنی اشاره به «ازواج مطهّرة / جفت‌های پاکیزه» هست [بقره، ۲۵؛ آل عمران، ۱۵؛ نساء، ۵۷]، ولی معلوم نیست که آیا اینان حوری‌اند یا همسران پارسای واقعی [دنیوی]. این نکته از آموزه‌های مسلم قرآنی است که مردان و زنان و فرزندان مؤمن به هیأت خانوادگی وارد بهشت می‌شوند [سوره رعد، ۲۳؛ غافر، ۸؛ قس ← یس، ۵۶؛ زخرف، ۷۰]. از آن جا که این توصیفات و تصاویر کوشش‌هایی است برای عرضه داشتن آنچه ماهیتاً فراتر از قوه دراکه انسان است، جست و جوی یک تصویر یکه و یگانه منسجم، ضرورت ندارد. حکم اساسی قرآن این است که حیات اخروی در بهشت، چیزی است که ژرف‌ترین آرزوهای

۱. برای بهشت / جنت مقایسه کنید با مقاله‌های «جنة» (بخش اول) (نوشته لویی گارده) در دایرة المعارف اسلام [به انگلیسی]، ویرایش دوم [کذا فی الاصل]. مقاله اصلی مربوط به دوزخ ذیل کلمه «نار» آمده است، ولی مقاله کوتاهی تحت عنوان «جهنم» نیز در همان اثر درج گردیده است.

انسان را برمی آورد و مستلزم روابط و پیوندهای گرم و صمیمانه انسانی است.

• ۵. احکام و مقررات مربوط به زندگی اجتماعی

قرآن کریم، علاوه بر تعالیم عقیدتی دارای احکام عبادی و قانونی یا اجتماعی برای حیات جامعه اسلامی است. این احکام در اعصار بعد در دست فقهای مسلمانان چه بسیار صیقل خورده است تا به شکل چیزی که اکنون «فقه اسلامی» یا «شریعت» نامیده می شود، درآید. بخش حاضر نمایانگر هیئت کلی این احکام است و به جزئیات نمی پردازد. چهار حکمی که ابتدا یاد می کنیم متعلق به تکالیف دینی اصلی است که معمولاً «ارکان خمسۀ دین» نامیده می شود. رکن باقیمانده، که معمولاً اول از همه یاد می شود، شهادت به وحدانیت خداوند و رسالت پیامبر [ص] است، که پیش تر هم به آن اشاره کردیم.

• الف. نیایش یا عبادت

به نظر می رسد که نیایش به معنای صلاة / نماز که عبادت همگانی رسمی است، از آغاز جزو عملکرد پیروان [حضرت] محمد [ص] بوده است. مخالفان می گویند که از اجرای آن جلوگیری کنند [سوره علق، آیات ۹-۱۰]. جزئیات این عبادت رسمی بیشتر به مدد سنت و عملکرد [حضرت] محمد [ص] و نخستین مسلمانان حاصل شده است تا توصیه قرآنی. نماز ماهیتاً نیایش است و متشکل از یک سلسله اعمال بدنی، و همراه با اقوال معینی است. اوج معنوی آن هنگامی است که نمازگزاران، برای اذعان به قدرت، عظمت و رحمت خداوند، پیشانی بر زمین می نهند. وقتی که این احکام رسمیت و شکل واحد یافت، از آن پس وظیفه و تکلیف شرعی مسلمانان شد که روزی پنج نوبت نماز به جای آورند، ولی به پنج نوبت صریحاً در قرآن کریم اشاره نشده است. گفته اند به نماز در شامگاه، بامداد، غروب و نیمروز در سوره روم، آیه ۱۷ به بعد، و به نماز عصر در تعبیر «نماز میانه» [= الصلوة الوسطی] در سوره بقره، آیه ۲۳۸ اشاره شده است. سپیده، غروب و شب در جاهای مختلف قرآن آمده است؛ [از جمله در سوره هود، آیه ۱۴؛ سوره اسراء، آیه ۷۸ به بعد؛ سوره طه، آیه ۱۳۰؛ و سوره «ق»، آیه ۳۹ به بعد]. از سوره مزمل برمی آید که نماز ویژه شب، جزو عملکردهای مسلمانان در مکه بوده است، ولی [در پایان همان سوره] در آیه ۲۰ این حکم نسخ می شود، و

از آن به بعد دیگر شب خیزی [برای نماز] واجب نیست. در آغاز، نمازها رو به سوی بیت المقدس [= اورشلیم] انجام می‌گرفت، ولی هنگام قطع ارتباط با یهودیان، قبله یا جهت نماز به سوی مکه [کعبه در بیت الله الحرام] تغییر و تحول یافت.^۱ درباره نماز نیمروزی جمعه هم در قرآن مجید [سوره جمعه، آیه ۹] تأکید خاصی دیده می‌شود. پیش از نمازها باید طهارت و غسل به جای آورد [سوره نساء، آیه ۴۳].

• ب. وجوهات شرعی و زکات

این حکم یعنی زکات شاید در آغاز نوعی عُشریه بوده که هم باعث تطهیر و تهذیب نفس بخشنده می‌شده است، و هم باعث رفع حاجت نیازمندان. آغاز عملکرد این حکم در مکه بوده است. این حکم در مدینه، چه بسا بر اثر موقعیت دشوار فقرای مهاجرین، و شاید همچنین نظر به ضروریتهای حکومتی، واجب شده است. آنچه بالضروره از گروه‌های قبایل و سایر کسانی که مایل بودند مسلمان و متحد حضرت محمد [ص] شوند، خواسته می‌شد این بود که نماز را به جای آورند و زکات را بپردازند.^۲

• پ. روزه ماه رمضان

در آیات مکی، روزه ذکر نشده است، ولی اندک زمانی پس از هجرت به مدینه، بر وفق آیه ۱۸۳ سوره بقره روزه عاشورا که سابقه در شریعت یهود هم دارد، برای مسلمانان تجویز و توصیه می‌شود.^۳ این بخشی از شباهت‌ها و وجوه مشترک اسلام و یهودیت است. پس از قطع ارتباط با یهودیان به جای آن روزه، روزه ماه رمضان شاید به عنوان شکرگزاری مربوط به پیروزی در غزوه بدر، تعیین و تشریح می‌گردد.^۴ روزه عبارت است از پرهیز کامل از خوردن،

۱. درباره «قبله» نگاه کنید به صفحات اواخر مقدمه؛ اواخر بخش دوم از فصل ششم.

۲. مقایسه کنید با مقاله «زکات» (نوشته یوزف شاخنت)، در دایرة المعارف اسلام [به انگلیسی]، طبع اول؛ همچنین کتاب پیامبر در مکه، اثر وات، ص ۱۶۵-۱۶۹؛ پیامبر در مدینه، اثر همو، ص ۳۰۶.

۳. واگتندونک Wagtendonk در کتاب روزه در قرآن: *Fasting in the Koran*، صفحات ۴۷-۴۹، ۸۰ این مسئله را که مسلمانان روزه عاشورا را رعایت می‌کردند، جایز می‌شمارد؛ ولی بر آن است که آیه ۱۸۳ سوره بقره آن را جایز نمی‌شمارد.

۴. واگتندونک، همان اثر (در یادداشت ۲)، به ویژه ص ۱۴۳. برای سایر بحث و فحص‌ها درباره رمضان،

□ ۱۴۵ مقدمه بر ترجمه قرآن

نوشیدن، تدخین و مباشرت، از پیش از طلوع خورشید تا پس از غروب هر روز از سی روز آن ماه.

• ت. زیارت حج

زیارت اماکن پیرامون مکه، و شاید خود مکه یک سنت پیش از اسلامی است [= حج، عمره]. در ایام قطع رابطه با یهودیان این عمل جزو ملت یا آیین ابراهیم شمرده شده [سوره حج، آیه ۲۶-۳۳؛ نیز قس ← آیه ۱۹۶ سوره بقره]. پس از کشتار بدر شاید برای مسلمانان رفتن به مکه خطرناک بوده است. در سال ۶۲۸ میلادی [= ششم هجری] که حضرت محمد [ص] امید وار بود به حج برود، مکیان ممانعت کردند، ولی در سال بعد به دنبال صلح و پیمان حدیبیه به ایشان اجازه [ی ورود به مکه و زیارت حج] داده شد [قس با سوره محمد، آیه ۲۷]. اندکی پس از فتح مکه در سال ۶۳۰ میلادی / هشتم هجری، مشرکان از نزدیک شدن به کعبه ممنوع شدند [سوره توبه، آیه ۲۸]؛ و روایات مأثور حاکی از آن است که آنان در سال بعد از زیارت خانه خدا بازداشته شدند. احکام و مقررات تفصیلی حج در قرآن کریم نیامده است.^۱

• ث. ازدواج و طلاق

در قرآن مجید چندین آیه و عبارت هست که به ازدواج و طلاق می پردازد.^۲ دشواری و

→
مقایسه کنید با مقاله های «رمضان» (نوشته سی. سی. برگ C. C. Berg)، «صوم» (نوشته یوزف شاخت) در دایرة المعارف اسلام [به انگلیسی]، ویرایش اول؛ همچنین کتاب مطالعاتی در تاریخ و نهادهای اسلامی *Studies in Islamic History and Institutions* نوشته س. د. خویتین S. D. Goitein، طبع لیدن، ۱۹۶۶، ص ۹۰-۱۱۰. (فصل «رمضان، ماه روزه مسلمانان»)

۱. درباره حج مقایسه کنید با مقاله «حج» (نوشته ا. ی. ونسینک A. J. Wensink و دیگران) در دایرة المعارف اسلام [به انگلیسی]. ویرایش دوم؛ همچنین کتاب سفر مقدس *The Sacred Journey* (لندن، ۱۹۶۱) اثر احمد کامل که راهنمایی برای زیارت های مسلمانان است.

۲. برای تفصیل نگاه کنید به مقررات مختلف طلاق در سوره بقره، آیات ۲۲۸-۲۳۶ و به بعد؛ همچنین آیه ۲۴۱؛ سوره احزاب، آیه ۴۹ (در مورد طلاق قبل از زفاف)؛ سوره طلاق، آیات ۱-۷ (در مورد احکام ممنوع مشرکان)؛ مجادله، آیات ۱-۴. همچنین سوره تحریم، آیه ۵ (تهدید همسران پیامبر - ص) درباره ازدواج (نکاح). ازدواج با مشرکان روا نیست: بقره، ۲۲۱. ازدواج با زنان اهل کتاب (یهود و نصاری)، مانده، ۵. شیوه ←

پیچیدگی مسئله ناشی از این واقعیت است که پیش‌ترها [پیش از نزول قرآن] بعضی از عرب‌ها که مسلمان شدند از نظام مادرسالارانه خویشاوندی تبعیت می‌کردند. یکی از این مشکلات انواعی از چند شوهری بود که طبق آن زنان چند شوهر داشتند و مسئله نسب و صلب مغفول بود. بدین سان اینکه به مردان اجازه داده شده است [سوره نساء، آیه ۳] که تا چهار همسر داشته باشند، در واقع محدود سازی تعدد زوجات نامحدود پیشین نبوده، بلکه کوششی است برای حل معضل افزایش تعداد زنان (و اصلاً پس از کشته شدن بسیاری از مردان در جنگ احد)، و در عین حال زنان را محدود و موظف به داشتن فقط یک همسر در یک زمان می‌سازد. نظام اسلامی را می‌توان به عنوان اصلاحگری در این زمینه به حساب آورد، زیرا در این صورت مسئله حسب و نسب پدری کودک همواره محفوظ و معلوم بود. طلاق آسان بود، ولی این حکم هم به آن ملحق شده بود که زن باید پس از طلاق و پیش از اقدام به ازدواج مجدد، مدتی را در حال انتظار و خویشتن‌داری که به آن عده می‌گفتند بگذرانند. و این مسئله، ایشان را قادر به این امر می‌ساخت که دریابند آیا زن مطلقه از همسر پیشین خود باردار بوده است یا خیر [بقره، ۲۲۶، و موارد دیگر].

• ج. ارث

احکام مربوط به ارث، بی‌شک به خاطر پیچیدگی موقعیت اجتماعی، پیچیده بود. احتمالاً در میان عرب‌ها، یا لاقل در میان مکیان، این امر رایج بوده است که پیش از مرگ توصیه‌هایی در باب چگونگی تملک ماترک یا میراث به عمل آورند [قس ← سوره یس، آیه ۵۰]. در سوره

→

آمیزش همسران: بقره، ۲۲۳. ازدواج با بیوه‌ها، بقره، ۲۳۴ به بعد. جواز ازدواج با چهار زن: نساء، ۳. قوانین ازدواج‌های ممنوع: نساء ۲۲؛ احزاب، ۴ (درباره ظهار و فرزند خوانده). احکام مختلف: نساء، ۴ (مهریه)، ۲۴-۲۸، ۱۲۷-۱۲۹؛ نور، ۲۶، ۳۲ به بعد؛ ممتحنه، ۱۱. کنیزکان (به عنوان همسر [موقت]): نساء، ۲۵؛ مؤمنون، ۵-۷؛ معارج، ۲۹-۳۱. احکام کلی: روم، ۲۱. امتیازات خاص حضرت محمد[ص]: احزاب، ۵۰-۵۲. همسران پیامبر[ص]: احزاب، ۶ (امهات المؤمنین)، ۲۸-۳۴، ۵۳-۵۵، ۵۹؛ تحریم، ۳-۵. ازدواج موقت (متعه)، نساء، ۲۸ (و بعضی تفسیر این آیه را در این معنی رد و تخطئه کرده‌اند). تفصیل بیشتر در کتاب پیامبر در مدینه، اثر وات، ص ۲۷۲-۲۸۹ آمده است. مقایسه کنید با کتاب *Die Eheschliessung im Koran*، نوشته سارا کوهن Sara Kohn، لندن، ۱۹۳۴.

□ ۱۴۷ مقدمه بر ترجمه قرآن

بقره، آیه ۱۸۰، تنظیم و اجرای وصیت برای مسلمانان واجب می‌گردد. وصیت باید شاهد داشته باشد، اما گفته نشده است که باید لزوماً مکتوب باشد. چند آیه احکام موجزی در باب تقسیم دارایی‌ها به دست می‌دهد [نساء، ۱۱-۱۴، ۱۷۶]. سهام والدین، فرزندان، برادران و خواهران تعیین شده است. هیچ امتیاز ویژه‌ای به فرزند ارشد یا نخست‌زاده داده نشده است. حق زنان برای داشتن اموال (که نمونه‌هایی از آن در روزگاران پیش از اسلام سابقه دارد) به رسمیت شناخته شده است و سهام مربوط به زنان نیز که معمولاً برای هر زن نصف مرد است، تجویز شده است. سهمی برای بیوه مرد متوفی در نظر گرفته نشده، ولی تأمین معاش او به عنوان یک وظیفه [ی شرعی] توصیه شده است [بقره، ۲۴۰]. هدف از این مقررات شاید تأمین این واقعیت بود که دارایی متوفی که پس از او کما بیش مربوط به جامعه بود، به طریقی منصفانه در بین نزدیک‌ترین خویشاوندان تقسیم گردد و توسط فردی ذی نفوذ قبضه نشود.

• چ. احکام و مقررات مربوط به خوراکی‌ها

چندین آیه و عبارت در وحی مکی ناظر به مخالفت با محرّمات یا تابوهای خوراکی مشرکان است، و پرداختن به آنها و امتناع از پرداختن به طیباتی که خداوند به عنوان نعمت ارزانی داشته، ناسپاسی و کفران نعمت تلقی شده است. مقررات یهودیان در باب حیوانات حلال و حرام و امثال این‌گونه مسائل باید پس از هجرت مورد توجه مسلمان‌ها قرار گرفته باشد، و بی‌شک آنها را دست و پاگیر و مایه درد سر یافته بودند. از آن جا که امید روی آوردن یهودیان به اسلام وجود داشت، این حکم تشریح شده بود که طعام حلال برای اهل کتاب برای مسلمانان نیز حلال است [مائده، ۵]. بعدها که تعارض با یهودیان بالا گرفت، قرآن تصریح و تأکید کرد که احکام مربوط به اغذیه، مجازاتی از سوی خداوند در حق یهودیان به خاطر عصیان و طغیان آنها بوده، و قابل اطلاق به مسلمان نیست [نساء، ۱۶۰]. در واقع به مسلمانان احکام ساده‌ای (به ویژه در مائده، ۳) داده شده که یادآور احکامی است که به عامه مسیحیان در رساله اعمال، باب ۱۵، آیه ۲۹ در عهد جدید داده شده است، ولی در بردارنده تحریم گوشت خوک هم هست.

• ح. شرب خمر

شاعران پیش از اسلام دربارهٔ باده گساری‌های بی حد و حساب خود لاف می‌زدند. باده بسیار تجملی بود، زیرا از انگورهایی گرفته می‌شد که از دوردست به دست می‌آمد و لذا گران قیمت بود. قطع نظر از این واقعیت که تجارت عمدتاً در دست یهودیان و مسیحیان بود، حضرت محمد [ص] چند بار با این تجربهٔ ناخوشایند مواجه شده بود که بعضی از پیروانش در حالت مستی بر سر نماز جماعت حضور یافته بودند [قس ← سورهٔ نساء، آیهٔ ۴۳]. با آن که از باده به عنوان یکی از نعمت‌های بهشت یاد شده، آثار و تبعات سوء آن هم مورد تأیید و تأکید قرار گرفته است. [قس ← سورهٔ بقره، آیهٔ ۲۱۹] و سرانجام به نحو قطعی و قاطع تحریم شده است [سورهٔ مائده، آیهٔ ۹۰].

• خ. ربا

در کانون تجاری‌ای چون مکه، قابل انتظار است که رباخواری، عملی متعارف بوده باشد. تخطئهٔ ربا در قرآن کریم متعلق به دورهٔ وحی مدنی است و چنین می‌نماید که روی خطاب آن بیشتر با یهودیان است تا اهل مکه. در آیهٔ ۱۶۱ سورهٔ نساء یهودیان متهم به این شده‌اند که رباخواری می‌کرده‌اند، حال آن که این عمل برای آنان ممنوع بوده است. طبیعی‌ترین تبیین این امر آن است که چنین بینگاریم که یهودیان در سال اول و اوایل هجرت از پرداخت کمک مالی در ازای دعوت و درخواست حضرت محمد [ص] مضایقه کرده‌اند ولی گفته‌اند که مایلند پولشان را قرض ربوی بدهند. با اتخاذ این موضع آنان از اذعان به دعوت حضرت محمد [ص] که می‌گفت دیانتی را نشر و ترویج می‌کند که بادین آنان یکسان و همسان است، ابا می‌کردند. و این امر احتمالاً بخش عمدهٔ دلیل تحریم رباست. [سورهٔ آل عمران، آیهٔ ۱۳۰؛ قس ← سورهٔ بقره، آیهٔ ۲۷۵-۲۸۱].^۱

• د. احکام متفرقه

در بسیاری مسائل دیگر که بعضی مهم‌اند و بعضی کمتر اهمیت دارند، احکام و مقررات

۱. مقایسه کنید با کتاب پیامبر در مدینه، نوشتهٔ وات، ص ۲۹۶-۲۹۸.

□ ۱۴۹ مقدمه بر ترجمه قرآن

قرآنی وجود دارد که هیچ کدام دارای تفصیل نیست. برده‌داری که در عربستان معمول بوده، به عنوان یک نهاد اجتماعی پذیرفته شده، ولی مقرر گردیده است که با بردگان باید به مهربانی رفتار شود [سوره نساء، آیه ۳۶] و تمهیدی برای آزادسازی برده به عنوان عملی پارسایانه و نیکوکارانه عرضه شده است [سوره نور، آیه ۳۳].^۱ به عقود و قراردادهای باید عمل شود [سوره مائده، آیه ۱]، و دیون باید به صورت مکتوب ثبت شود [سوره بقره، آیه ۲۸۲]. ارتکاب زنا اعم از محصنه و عادی شدیداً مجازات دارد، ولی ابتدا ادعا یا تهمت زنا باید به شهادت چهار شاهد به اثبات برسد [سوره نساء، ۲-۴، ۱۳]. کیفر سرقت قطع یک دست سارق است [مائده، ۳۸]. عمل قماری که میسر نامیده می‌شود و مربوط به قرعه کشی قسمت‌های مختلف شتر قربانی است، تحریم شده است [سوره بقره، آیه ۲۱۹؛ سوره مائده، آیه ۹۰]. در مورد سلوک مناسب برای کسانی که پیامبر [ص] را در مجامع عمومی یا در خلوت ملاقات می‌کنند، راهنمایی‌هایی آمده است [سوره حجرات، آیات ۱-۵؛ سوره مجادله، آیه ۱۲؛ و موارد دیگر]. همچنین احکامی برای تقسیم غنائم پس از غزوات آمده است [سوره انفال، آیه ۱، ۴۱؛ سوره حشر، آیات ۶-۱۰]. حاصل آن که قرآن راه چاره مشکلات عملی جامعه‌ای رو به رشد را در مواردی که رسم و عملکرد پیشین غیر قابل اجراست، ولو به اختصار، به دست می‌دهد. بعدها که علما و فقهای مسلمان نظام فقهی کاملی تدوین کردند، می‌باید به سنت و عملکرد حضرت محمد [ص]، و نیز تجویزات قرآن توجه می‌کردند. در بسیاری موارد حضرت محمد [ص] بدون آن که وحی خاصی به عنوان مبنا در کار باشد، و احتمالاً با تعدیل رسم و رفتار پیشین، رویه‌ای را اختیار می‌کرد. در این شیوه با آن که عبارات و آیات تشریحی بسیاری در قرآن وجود دارد، ولی آن را به عنوان تنها منبع تشریح و فقه اسلامی در نظر نگرفته‌اند.

